بررسی

منفعت در جامعه بازاری

آلبرت هیرشمن (۱۹۱۵-۲۰۱۲) اقتصاددان آلمانی‌تبار شناخته‌شده در حوزه اقتصاد توسعه است. هیرشمن در آثار خود از حوزه مطالعات اقتصادی فراتر رفت و به عرصه‌های گوناگونی از علوم اجتماعی و روان‌شناسی رفتاری و ارتباط آنها با علم اقتصاد نیز پرداخت. او عمده شهرتش را مدیون کتاب «خروج، اعتراض و وفاداری» است که در سال ۱۹۷۰ منتشر شد. در ۱۹۷۷ کتاب «هواهای نفسانی و منافع: استدلال‌های سیاسی به طرفداری از سرمایه‌داری پیش از اوج‌گیری» را منتشر کرد. پیش از این کتاب‌های «خروج، اعتراض و وفاداری»، «هواهای نفسانی و منافع»، «خطابه ارتجاع»، «دگردیسی متعوقیت‌ها» و «گذر از مرزها» از هیرشمن به قلم محمد مالجو به فارسی ترجمه شده است. اخیرا نیز محمدرضا فرهادی‌پورکتاب «جامعه بازار: تفاسیر رقیب» را از این اقتصاددان به فارسی ترجمه کرده است. پس از مرگ هیرشمن کتابی با عنوان «نوشته‌های اساسی هیرشمن» توسط جرمی آدلمن دوست و همکار او در موسسه تحقیقاتی برینستون منتشر شد. چهار مقاله انتخابی در کتاب حاضر بخش دوم کتاب مذکورند. هیرشمن در این مجموعه مقالات ضمن کنکاش در مفهوم منفعت به بررسی تفاسیر رقیب و بعضا متضاد از جامعه بازاری می‌پردازد و نشان می‌دهد یک قاعده مشخص برای دانش یک جامعه بازار و سرمایه‌داری خوب و خوشبختی انسان وجود ندارد و وابستگی به مسیر و تغییرات نهادی مثل دانش کدنشه فئودالی یا نداشتن آن از رهگذر عناصر مختلف می‌تواند جوامع بازاری متفاوتی را با سرانجام خوب یا بد رقم زند.

مقاله اول از کتاب حاضر «مفهوم منفعت: از حسن تعبیر از همناگویی» نام دارد. در دهه ۱۹۸۰ مفهوم «منفعت شخصی» در میان اقتصاددان راست و چپ به‌شدت مورد مناقشه بود. منفعت و تعارید و تقاسم از و سیر تطور تاریخی و دگردیسی‌هایی که از سر گذراشته نقشی کلیدی در درک بسیاری از نظام‌ها و دستگاه‌های فکری و ایدئولوژیک دارد. این مفهوم در دوره‌ای بار منفی داشت و پس از آن با وجه مثبتی که آدام اسمیت به عنوان چهره برجسته یک جریان فکری به آن داد چنان در جامعه بازار جا افتاد که ظاهرا درهای تشکیک در برداشت‌های متفاوت از آن دیگر جایز نبود. هیرشمن در مقاله اول کتاب که از مهم‌ترین مقالات حیات فکری اوست به واکاوی دگردیسی مفهوم «منفعت» از سده‌های شانزدهم تا سده بیستم و سیر دگرگونی معنایی آن از منظر اندیشه پشت دروازه‌ها» و شرح بدوح در کتاب «نظریه سوزه». حزب جمعی که است در وفاداری به یک رخداد ریشه دارد. حزب فضا را برای این وفاداری می‌گشاید. معنای عضویتی این خواستن از حزب این است که حزب را به گونه‌ای راست‌گرایانه از نظر برنامه یا آموزش نمی‌فهمد. بلکه آن را با نظر به توانایی حزب در گشودن فضا برای سوژه وفادار به رخداد. که در این کتاب منظور از رخداد ۱۹۱۷ است، می‌فهمد. این دقیقا همان نقطه‌ای است که در آن از منظر تفکر به کمونیسم گونه‌ای همانندی با بازیوناک وجود دارد.

▶ در چایی از کتاب‌تان شما می‌نویسید: «مشکل چپ وفاداری به نقد مارکسیستی از سرمایه‌داری نبوده است، بلکه مسئله این است که ما قوی کمونیستی را کم کرده‌ایم» (قوی کمونیستی، ص ۶). «کمونیسم» چه چیزی را پیش‌رویمان قرار می‌دهد که نقد مارکسیستی از سرمایه‌داری فائق آمد؟

معلولا تا صحبت از رژیم‌های سوسیالیستی و کمونیستی می‌شود، تقاوتی نداردکه‌ا. از تهران تا وانشگن می‌گویند: «رژیم‌های سوسیالیستی دیکتاتوری‌هایی خوبزیر و استبدادهایی نفرت‌انگیزند». اما‌نیت‌خواهی سوسیالیستی نقطه مقابل دموکراسی نمایندگی قرض می‌شود و با یک‌کاسه‌کردن استالین و هیتلر، و حتی اخیرا بن‌لادن و داعش، معیار قضاوت درباره هر اقدام جمعی شمار نقاشد از قلمداد می‌شود. «دموسته‌های تبلیغاتی غرب با تاکید بر ارزش‌های «جهان آزاد» در آتش این بحث‌ها می‌دمند و مانع از شکست‌های آزمون‌های «سوسیالیستی» فرض نوزدهم و بیستم می‌گویند. و از اشکست قطعی هرگونه هویت‌گرایی‌بخش جمعی و کمونیستی را نتیجه می‌گیرند.

اگر معیار چنین بود، آیا تسلکشی‌ها و کشتارهای عظیم استعمار از قرن‌های گذشته تاکنون، میلیون‌ها کشته جنگ‌های داخلی و جهانی که پایه و قدرت غرب هست‌ند، نباید بی‌اعتبارشدن نظام‌های راخمانی اروپا و آمریکا قلمی نبود؟ چگونه می‌توان بر کوهی از اجساد قربانیان ایستاد و در ستایش از دموکراسی سخنرانی کرد؟ اینجا نه‌ایم که بحث بر سر هویت جمعی و برابری‌طلبانه برچسب تمامیت‌خواهی زده؟ ازاین‌رو. اکنون شاید وقتش رسیده باشد بیرسیم مبتنی‌بر شکست آزمون‌های «سوسیالیستی» در قرن گذشته دقیقا چیست؟ آیا صحبت از شکستی کامل است؟ اگر چنین باشد آیا پس از چنین شکستی باید کل مسئله را انکار کرد؟ یا اصلا شکست کاملی در کار نیست و با شکستی نسبی روبروییم؟ «فرضیه کمونیستی» آن بدیو تاذرنین‌کشد در فارسی به‌ویژه در ویتنام و فلسطین؟ ۲) جنبش دانشجویان و جوانان در سراسر جهان (آلمان، ژاپن، ایالات متحده، مکزیک و ...)؟ ۳) شورش‌ها در کارخانه‌ها (فرانسه و ایتالیا)؟ و ۴) انقلاب فرهنگی در چین در نظر او این فروکش شکل سوبژکتیو خود را در تسلیمی بدون مقاومت می‌یابد. در نارتایسی به روشم (از جمله سرمه انتخابات). در تمکین در برابر پارلمانیتاریسم سرمایه‌سالار یا نظم غربی و در این باره که خواستن معنای کمونیسم نزدیک شدن و هر سه شکست خوردند.

کتاب «فرضیه کمونیسم» گزینشی است از مقالات و سخنرانی‌های که بدیو طی سال‌های مختلف خارج فکری خود ارائه داده است. یک مقدمه که رئوس کلی کتب را مطرح می‌کند و نامه‌ای به اسلاوی ژیژک درباره انقلاب فرهنگی چین و مائوییسم نیز ضمیمه این مجموعه مقالات شده است. بدیو در پیش‌گفتار تاکید می‌کند کتاب حاضر کتابی فلسفی است و علی‌رغم همه ظواهر، به طور مستقیم به سیاست می‌پردازد (هرچند به‌طورقطع نباید اشاره دارد) و نه به فلسفه سیاست (هرچند که از نوعی پیوند میان فلسفه و شرط سیاسی آن دفاع دارد). ضمنا بدیو کتاب فرضیه کمونیسم را در سال ۲۰۱۰ سه سال پس از بحران اقتصادی سال ۲۰۰۷ نوشت و به‌وضوح می‌توان لنین‌پر این بحران و توجهش به انقلاب سیاسی را در آن دید. بدیو مثال بدیو این نظر را در ماجرای بحران مالی با تمایزگذاشتن بین سرمایه مالی و «اقتصاد واقعی» افرادی غیرسوسیال و خردستیز و حریص را مسئول آن معرفی می‌کند. استدلال بدیو در مقاله اول و با رکن سرمایه‌داری وارد می‌شود و آن را فراتر از نحوه آجیز او مدیوت خود باید دید می‌برد. این کتاب با ترجمه مراد فرهادپور و صالح نجفی و به همت نشر مرکز منتشر شده است.

سه نوع مختلف از انزمکست

بدیو آخرین تلاش‌های سیاست رادیکال در میانه دهه ۱۹۷۰ را همزمان می‌داند با اغاز فروکش موج «دهه سرخ». او دهه سرخ را برخاسته از اغاز تجربه قدرت دولت‌های سوسیالیستی می‌داند. بدیو در ویتنام و فلسطین؟ ۲) جنبش دانشجویان و جوانان در سراسر جهان (آلمان، ژاپن، ایالات متحده، مکزیک و ...)؟ ۳) شورش‌ها در کارخانه‌ها (فرانسه و ایتالیا)؟ و ۴) انقلاب فرهنگی در چین. در نظر او این فروکش شکل سوبژکتیو خود را در تسلیمی بدون مقاومت می‌یابد. در نارتایسی به روشم (از جمله سرمه انتخابات). در تمکین در برابر پارلمانیتاریسم سرمایه‌سالار یا نظم غربی و در این باره که خواستن معنای کمونیسم نزدیک شدن و هر سه شکست خوردند.

کتاب «فرضیه کمونیسم» گزینشی است از مقالات و سخنرانی‌های که بدیو طی سال‌های مختلف خارج فکری خود ارائه داده است. یک مقدمه که رئوس کلی کتب را مطرح می‌کند و نامه‌ای به اسلاوی ژیژک درباره انقلاب فرهنگی چین و مائوییسم نیز ضمیمه این مجموعه مقالات شده است. بدیو در پیش‌گفتار تاکید می‌کند کتاب حاضر کتابی فلسفی است و علی‌رغم همه ظواهر، به طور مستقیم به سیاست می‌پردازد (هرچند به‌طورقطع نباید اشاره دارد) و نه به فلسفه سیاست (هرچند که از نوعی پیوند میان فلسفه و شرط سیاسی آن دفاع دارد). ضمنا بدیو کتاب فرضیه کمونیسم را در سال ۲۰۱۰ سه سال پس از بحران اقتصادی سال ۲۰۰۷ نوشت و به‌وضوح می‌توان لنین‌پر این بحران و توجهش به انقلاب سیاسی را در آن دید. بدیو مثال بدیو این نظر را در ماجرای بحران مالی با تمایزگذاشتن بین سرمایه مالی و «اقتصاد واقعی» افرادی غیرسوسیال و خردستیز و حریص را مسئول آن معرفی می‌کند استدلال بدیو در مقاله اول و با رکن سرمایه‌داری وارد می‌شود و آن را فراتر از نحوه آجیز او مدیوت خود باید دید می‌برد. این کتاب با ترجمه مراد فرهادپور و صالح نجفی و به همت نشر مرکز منتشر شده است.

اکر اتوپیایی‌بودن به معنای اعتقاد به جامعه‌ای که بی‌نقایص باشد که در آن هیچ برخورد و تعارضی وجود نخواهد داشت، نباید بدین‌معنا اتوپیایی باشیم. بله، نباید تضاد طبقاتی از بین برود. ولی دیگر ضرور نتواند همچنان به قوت خود باقی خواهد بود و به همین خاطر به شکلی از دولت نیاز خواهیم داشت تا سرمایه‌داری را از میان بردارد. تا همه چیز را مجددا بین خود تقسیم و توزیع کنیم.

▶ دراربتاط با موضوع دولت، شما دولتی را پیش می‌نهید که هدایت آن بر عهده «حاکمیت مردم» است نه «دیکتاتوری پولتاریا». می‌شود توضیحی درخصوص این تغییر اصطلاحات ارائه دهید؟

دلایل زیادی برای استدلال من علیه دیکتاتوری پولتاریا، به جای «حاکمیت مردم» وجود دارد. اینکه چرا من از دیکتاتوری به حاکمیت رسیدم صرفا این نیست که دیکتاتوری سابقه بدی دارد یا اینکه برای سازمان‌های مردم موضعی سیاسی است که دشوار می‌شود مردم را به آن جذب کرد (البته این یک مزیت مفید است که اینها دلایل بدی هستند). بلکه چون دیکتاتوری متضمن یک صورت مطلقی برای دولت است. در حالی که «حاکمیت مردم» به آن اجازه می‌دهد بدانیم که باید همواره به شکلی جمعی فکر کنیم. اما در باب خودمان به اداره خود بیاندیشیم و همواره به یاد داشته باشیم با آنانی که می‌کوشند به ما طلم کنند، استثمارمان کنند و سلب مالکیت‌مان کنند در بیکاریم.

▶ آیا مفهوم «حاکمیت مردم» شما جایی برای «امحای دولت» لنین (با انگلس) باقی می‌گذارد؟

نه. این‌طور فکر نمی‌کنم. مطمئن نیستم این چیزی که می‌گویید در مورد وضعیت ما صدق کند. آنچه به ما مربوط می‌شود فکرکردن به وجوه مختلف قدرت است. قدرت که مدام از آن دفاع می‌کنیم. من این مسئله را این‌طور می‌بینم: به شیوه‌ها و روش‌های مختلفی عقلانیت‌مند که طبق آنها ما می‌توانیم بر خود حکومت کنیم. برای لنین، این «امحای دولت» بدین معناست که وقتی هر قدر مهارت‌های جدیدی به دست می‌آورد و قادر است همان چیزها را به کودای بورژوازی به انجام رساند. دیگر دم و دستگاه دولتی به چیزی غیرضروری بدل می‌شود. از طرفی فکر می‌کنم این قدرت باشد. مادر امروزه این قضیه ما را به یاد بدل ضرورتهای توزیعی قدرت را به کجوست بینداز. اما در کل «امحای دولت» به ما نمی‌گوید که چگونه می‌توانیم بیوسته به صورت‌هایی نیاز داشته باشیم که به واسطه آنها نتوانیم خود را در جوامع بیچیده اداره کنیم.

▶ تا آنجا که مارکس، انگلس و لنین ویژگی اصلی دولت مدرن را تسلط یک طبقه بر طبقه عنوان کردند. آیا نداوم وجود دولت مبتن این نیست که طبقات به حیات خود ادامه می‌دهند؟ آیا این در ضمن بدین معناست که یک جامعه بی‌طبقه غیرممکن است؟

بستگی دارد که دولت و طبقات را چگونه بفهمیم. من می‌خواهم در برابر انتقادات مبتنی بر عقل سلیم که توسط دموکرات‌ها ارائه می‌شود از ایده کمونیسم دفاع کنم. معمولا شما فکر نمی‌کنید که ما می‌توانیم با جملاتی از این دست صورت می‌گیرد که «آه، شما کمونیست‌ها فکر می‌کنید که در بالای تاریخ دیگر سیاسی وجود نخواهد داشت و همه چیز در وحدتی احساساتی و اعجاب‌آمیز به سر خواهد برد». لاکلائو هم به شکلی بدیو شبیه بود زیرا او به کمونیسم وارد می‌کند. تلقی اصلی این دست نقدها به بحث‌هایی بازمی‌گردد که حول «دولت» وجود دارد. ایده کمونیستی شکل گرفته است. توکویی این امکان وجود داشت صورت‌هایی برای جامعه‌بدیری اساس شکل بگیرد که کاملا عاری از خشونت و قطع باشد. اگر اتوپیایی‌بودن به معنای اعتقاد به جامعه‌ای بی‌طبقه باشد که در آن هیچ برخورد و تعارضی وجود نخواهد داشت. نباید بدین‌معنا اتوپیایی باشیم. بله، باید تضاد طبقاتی از بین برود. ولی دیگر ضرور نتواند همچنان به قوت خود باقی خواهد بود

▶ آیا مفهوم «حاکمیت مردم» شما جایی برای «امحای دولت» لنین (با انگلس) باقی می‌گذارد؟

نه. این‌طور فکر نمی‌کنم. مطمئن نیستم این چیزی که می‌گویید در مورد وضعیت ما صدق کند. آنچه به ما مربوط می‌شود فکرکردن به وجوه مختلف قدرت است. قدرتی که مدام از آن دفاع می‌کنیم. من این مسئله را این‌طور می‌بینم: به شیوه‌ها و روش‌های مختلفی عقلانیت‌مند که طبق آنها ما می‌توانیم بر خود حکومت کنیم. برای لنین، این «امحای دولت» بدین معناست که وقتی هر قدر مهارت‌های جدیدی به دست می‌آورد و قادر است همان چیزها را به کودای بورژوازی به انجام رساند. دیگر دم و دستگاه دولتی به چیزی غیرضروری بدل می‌شود. از طرفی فکر می‌کنم این قدرت باشد. مادر امروزه این قضیه ما را به یاد بدل ضرورتهای توزیعی قدرت را به کجوست بینداز. اما در کل «امحای دولت» به ما نمی‌گوید که چگونه می‌توانیم بیوسته به صورت‌هایی نیاز داشته باشیم که به واسطه آنها نتوانیم خود را در جوامع بیچیده اداره کنیم.

▶ تا آنجا که مارکس، انگلس و لنین ویژگی اصلی دولت مدرن را تسلط یک طبقه بر طبقه عنوان کردند. آیا نداوم وجود دولت مبتن این نیست که طبقات به حیات خود ادامه می‌دهند؟ آیا این در ضمن بدین معناست که یک جامعه بی‌طبقه غیرممکن است؟

بستگی دارد که دولت و طبقات را چگونه بفهمیم. من می‌خواهم در برابر انتقادات مبتنی بر عقل سلیم که توسط دموکرات‌ها ارائه می‌شود از ایده کمونیسم دفاع کنم. معمولا شما فکر نمی‌کنید که ما می‌توانیم با جملاتی از این دست صورت می‌گیرد که «آه، شما کمونیست‌ها فکر می‌کنید که در بالای تاریخ دیگر سیاسی وجود نخواهد داشت و همه چیز در وحدتی احساساتی و اعجاب‌آمیز به سر خواهد برد». لاکلائو هم به شکلی بدیو شبیه بود زیرا او به کمونیسم وارد می‌کند. تلقی اصلی این دست نقدها به بحث‌هایی بازمی‌گردد که حول «دولت» وجود دارد. ایده کمونیستی شکل گرفته است. توکویی این امکان وجود داشت صورت‌هایی برای جامعه‌بدیری اساس شکل بگیرد که کاملا عاری از خشونت و قطع باشد. اگر اتوپیایی‌بودن به معنای اعتقاد به جامعه‌ای بی‌طبقه باشد که در آن هیچ برخورد و تعارضی وجود نخواهد داشت. نباید بدین‌معنا اتوپیایی باشیم. بله، باید تضاد طبقاتی از بین برود. ولی دیگر ضرور نتواند همچنان به قوت خود باقی خواهد بود

▶ اجازه دهید به موضع شما در خصوص دموکراسی بپردازیم. یعنی نفی دموکراسی به ازای دموکراسی. با توجه به وازگان سیاسی وارد جهان امروز، این شاید فقط یک تاکتیک باشد. بااین‌حال، با درنظرگرفتن یک گستره تاریخی وسیع‌تر، آیا مارکس و دیگران کمونیسم را به منزله تحقق عالی‌تر اصل دموکراتیک در نظر نمی‌گرفتند؟

حتم. علتش این است که آنها در دموکراسی‌ها زندگی نمی‌کردند، بلکه برای دموکراسی مبارزه می‌کردند. آنها از حق رای، دولت‌های دموکراتیک و دیگر مردم برخوردار نبودند. بنابراین منطقی به نظر می‌آید که تمام هموغم‌شان دست‌یافتن به این چیزها بود. مارکس، البته نه در سال‌های منتهی به مرگش، اغلب بر این باور بود که به مجرد اینکه کارگران بتوانند حزبی برای خود داشته باشند و همه از حق رای برخوردار شوند، یک قرائت از کمونیسم این امکان را پیدا خواهد کرد که در انتخابات برنده شود. این چیزی است که در برخی از نوشته‌های او محتمل به نظر می‌رسد. اما به نظرم این تصوری مضحک است. بورژوازی قدرت نبود بدون خونریزی تسلیم شود. به همین خاطر است که برای من لنین، از این حیث، گزینه بهتری است. لنین در «کمونیسم دست‌چپی: یک بی‌نظمی کودکانه»، این استدلال را مطرح می‌کند که دموکراسی عالی‌ترین شکل دولت بورژوایی است - درواقع، دموکراسی وسیله‌ای است برای حکومت بورژوایی.

لازم است از خود بپرسیم: دلبستگی به دموکراسی چیست؟ و معنای آن در مباحث امروزین گروه‌های چپ چیست؟ به نظرم، آنچه ما را به دموکراسی پیوند می‌دهد ضعف و ناتوانی اراده و حتی گونه‌ای دلبستگی به شکل اتفاده‌ان است. چرا دائم با نظر به دموکراسی داد سخن می‌دهیم و استدلال می‌کنیم، وقتی در دموکراسی‌ای به سر می‌بریم که منبع اصلی ناپرابری بانورنکردی و بهره‌کشی سرمایه‌داراند؟ چرا این‌قدر وابسته و دلبسته آن هستیم؟ اصلا منطقی به نظر نمی‌رسد. البته، این بدین معنا نیست که بایستی نظامی داشته باشیم که در آن هیچ‌کس رای نداده. بنابداین‌تر چیزها - نظیر نظارت بر اقتصاد - بهتر است برای امر مشترک، به نام امر مشترک و توسط امر مشترک باشد (و سرنوشت این دسته از امور را چیزی نظیر آراء مردم تعیین نکند). همه باید بدانند که مالکیت خصوصی وجود ندارد. هرآنچه در تملک خود داریم و تولید می‌کنیم از آن خیر مشترک است. در واقع، دولت‌ها در نهایت کسی آن را تصاحب کند. این شرط امکان دموکراسی است، شرطی که خود نباید در معرض دموکراسی قرار گیرد. درست همانگونه که هر نوع لحظه انقلابی یا گذار به کمونیسم را نمی‌شود به منزله یک حرکت دموکراتیک فهمید. اگر بتوانیم بیشتر درصد از مردم را با خود همراه کنیم، می‌توانیم این کار را انجام دهیم. ولی این دموکراتیک نیست. هشتاد درصد مردم برانیشان مهم نیست. بدیو با هوشمندی این پرسش را مطرح می‌کند که «چرا عنوان رای‌دهندگان مستقل اینگونه مردم را فریب می‌دهد؟ اساسا چرا آن دسته از مردمی‌که فاقد دیدگاه سیاسی‌اند اجازه پیدا می‌کنند درخصوص امور مختلف تصمیم بگیرند. آن هم درحالی‌که وقعی به این تصمیم خود نمی‌گذارند؟»

▶ شما هم مثل باسلزنر، با نحوه برخورد بدیو با کمونیسم به‌عنوان یک «ایده سامی ابدی» و نه‌انتقادی مخالفید. مشکلات شما از چه جهت است؟ اگر ساحت کمونیستی به‌گونه‌ای تاریخی ظهور و بروز می‌کرد، چه شرایط تاریخی لازم بود تا پیش از چیزی کن را ممکن سازد؟

طبق یک تعبیر مارکسیستی، میان تحول و رشد نیروهای مولد تاریخی تحت سرمایه‌داری است که کمونیسم را ممکن می‌سازد. ولی آن‌وقت مثل همیشه این پرسش به وجود می‌آید که: آیا اصلا کمونیسم ممکن است؟ آیا همین که هنوز به آن دست نیافته‌ایم دال بر این نیست که هنوز، از لحاظ سطح و میزان تحول نیروهای مولد، این امکان به وجود نیامده است؟ یا اینکه فقط ارائه سیاسی لازم برای تحقق آن را کم داریم؟

▶ آیا تحت کمونیسم را می‌خیمو عملیاً وابسته به ظهور تاریخی و تحول و توسعه سرمایه است. سرمایه در تاریخ درنعین آنچه شما آن را «افق کمونیستی» می‌نامید می‌نهد تقشی ایفا می‌کند؟ آیا تصور کمونیسم بسته به شرایط تاریخی موجود از عصری به عصر دیگر تغییر می‌کند؟ اگر اینطور است، چگونه؟

چیزهایی هستند که تغییر می‌کنند و چیزهایی هم وجود دارند که تغییر نمی‌کنند. کمونیسم تغییر نیز با توجه به ویژگی‌های خاص سامانه تولید در جامع مختلف تغییر می‌کند. کمونیسم کمونیسم به مانای با تصویر کمونیسم برای لنین فرق داشت. بنابراین، هم‌چون روزی برای تجزیه و ترکیب‌کردن کمونیسم با چیزهای دیگر و زمینه‌سازی‌ها در سده جزئیات عنی تاریخی وجود دارد. اما تنها برخی از انتزاع‌های مربوط به کمونیسم هنوز وقایع من است. این تعاریفی که امکان کمونیسم را امکانی می‌داند که در آن هر کس به اندازه نیازش» است. با این حال، شاید کسی بتواند به‌درستی با جزئیات درباره اینکه چطور چیزی نظیر «برابری» ذیل کمونیسم خود را نشان می‌دهد بحث کند. درست همان‌طور که مارکس به برابری به عنوان یک مفهوم بورژوایی حمله می‌برد، به‌خصوص اگر محدود به برخی حقوق انتزاعی باشد.

▶ نظیر کاری که او در نقد برنامه گوتا کرد؟

درست است. هر دو مفهوم در آن متن وجود دارد. شما هم با نقدی بر شکلی خاص از برابری مواجهید، هم تصوری دیگر از برابری. بنابراین چه چیزی بهتر از پرسش انتزاعی «این چگونه تغییر می‌کند؟» پرسش‌هایی که بیشتر از لحاظ تاریخی ویژه هستند.

▶ افق کمونیستی چگونه قرار است به مدد آنچه شما «سرمایه‌داری ارتباطی» می‌نامید (اصطلاحی که سرمایه‌داری فوردیستی و نولیبرال را توام با هم در بر می‌گیرد) ظهور کند؟ آیا این نوع از سرمایه‌داری با مراحل پیشین سرمایه‌داری -مثل سرمایه‌داری انحصارگرا، لیبرالیسم کلاسیک یا مرکانتالیسم- فرقی هم دارد؟

چیزی در امر مشترک ارتباطی وجود دارد که باعث می‌شود اوضاع فرق کند. در سرمایه‌داری ارتباطی، ما وجه خاصی را از ادغام و مالکیت‌زدایی از جوهر اجتماعی مشاهده می‌کنیم که از شکل کالایی و نیز نظریه کار مبتنی‌بر ارزش فراتر می‌رود. این چیزی است که آن را با نظر به شیوه کوکل و فیس‌بوک برای مستقیما به‌تصرف‌درآوردن روابطمان -بدون اینکه مجبور باشند به کالایی‌شدن هیچ‌یک از جوهرهای اجتماعی مبادرت ورزند- و تفحص در این روابط برای مقاصد خاص خودشان درمی‌یابیم. حتما برای آن شیوه‌ای که شبکه‌های ارتباطی از طریق آن از شکل کالایی فراتر می‌روند توضیحی وجود دارد. شکل کالایی‌ای که برای نقد سرمایه‌داری و توضیح چگونگی ظهور کمونیسم به اینکه کمونیسم چه ممکن است باشد مهم است.

▶ در بحث مربوط به تصویری مسلط از سوسیالیسم و اتحاد جماهیر شوروی که تاریخ‌نگاری غربی آن را برایمان تدارک دیده است، شما به این نکته اشاره می‌کنید که «هنوز نوشته‌های تاریخی موثق و معتبری درباره کمونیسم، سوسیالیسم یا اتحاد جماهیر شوروی وجود ندارد. عمده تاریخ‌هایی که حول این دسته از موضوعات نوشته شده است در متن یک ضدیت هژمونیک با کمونیسم تولید شده‌اند» (ص ۳۳). ورای احیای وجهه عمومی و نزال کمونیسم به واسطه تصحیح قرائت‌های مغرضانه‌ای که حول تاریخ آن شکل گرفته‌اند. آیا به نظر شما به یک تاریخ مارکسیستی مارکسیسم تاریخی نیاز داریم؟

چیزی که، با نظر به علایق خودم، خیلی دوست دارم ببینم تاریخ با شاید علوم سیاسی‌ای است که برای آموختن درس‌هایی از تجربه اتحاد جماهیر شوروی رهافتی مارکسیستی در اختیارمان می‌گذارد. درس‌های مثبتی که می‌شود از تاریخ شوروی آموخت چه هستند؟ همه‌جور نمونه برجسته و شیوه‌های مختلف شدن به مساله نظارت کارگران بر اقتصاد، علی‌الخصوص تجربه یوگسلاوی، وجود داشته است، و ما نیز ضرورت دارد تاریخ‌های مثبت و ارزیابی‌های جدیدی درباره این تجربیات ارائه دهیم. من واقعا علاقه‌مندم برای ساختن یک حزب بهتر، الکوسازی انواع مختلف دولت و ساختن تصوری مثبت که از لحاظ سیاسی بی‌ربط نباشد بیشتر بیاموزیم.

▶ دربخش رو به پایان کتاب‌تان، شما در ارتباط با مفهوم‌تان از حزب به معرفی شخصیت لنین می‌پردازید که در متن بحثی درباره جنبش اشغال در سال‌های ۲۰۱۱-۲۰۱۲ مطرح می‌شود. در تقابل با تلقی رایج از احزاب سیاسی که طبق آن این احزاب اقتدارگرا و غیربنایانی (unrepresentative) قلمداد می‌شوند، شما اعتقاد دارید که «حزب وسیله‌ای است برای حتک خلاق ویژه مزیل، با همان میل جمعی برای جمع» (ص ۲۰۷). به نظرم، زمه‌ا... در بوزتینش تاشیل، نیشه و وضعیت امروز ما رخ بچه می‌تواند داشته باشد؟ آیا این جنبش نقش‌های لنینیستی از حزب و سازمانهی را بی‌اعتبار می‌کند یا به بیچیدگی آن اضافه می‌کند؟

در کتاب، من تاکید می‌کنم که در جنبش اشغال بیشتاز بودند. کریم که جنبش علاقه‌ای به استفاده از واژه «بیشتاز» نداشتن نمی‌داد، باز این افراد همچون یک بیشتاز عمل می‌کردند. فعالیت‌های آن کمک کرد مردم به جنبوجوش بیفتند و مقاومت خود را سازمانهی کنند. از این‌رو، تا حدی من اهمیت اندازه نیز تا حدودی شبیه لنین عمل می‌کردند، گرچه ممکن است از توصیف خود تاشیل کنند.

▶ به قول ژیژک، تاریخ مارکسیسم سیاسی با مرگ لنین دچار یک کسست می‌شود. پس از آن استالینیسم بود که جلوی ترقی آن را گرفت. وراین این نقطه کست، در تنسیری که شما در قالب فوکویتی دنبال کردید، نسخه‌های مختلف مارکسیستی که بیرون از سپهر مارکسیسم روسی شکل گرفتند یا از آن جمع کردند - مثل تروتسکیسم یس از تبعید تروتسکی، مارکسیسم غربی مکتب فرانکفورت و دیگران، مائوییسم بعد از شکاف بین چین و شوروی- به نظر نمی‌شدند. گفتار درباره حزب با چنین بایی باید بیاید.

بله، این نکته درستی است. دوست دارم در پروژه بعدی‌ام به مطالعه حزب کمونیست آلمان حول‌وحوش اغاز قرن بیستم بپردازم. آنها خواهان صورت‌هایی از مشارکت افقی بودند که در ساختارهای سیاسی کوچک ممکن بود.

منبع: platypus1917.org

تجربیات شکست‌های جمعی و امکان بازگشت امر واقعی

فرضیه کمونیسم
آلن بدیو
ترجمه: مراد فرهادپور
صالح نجفی
ناشر: مرکز
قیمت: ۲۲۵۰۰ تومان

معلولا تا صحبت از رژیم‌های سوسیالیستی و کمونیستی می‌شود، تقاوتی نداردکه‌ا. از تهران تا وانشگن می‌گویند: «رژیم‌های سوسیالیستی دیکتاتوری‌هایی خوبزیر و استبدادهایی نفرت‌انگیزند». اما‌نیت‌خواهی سوسیالیستی نقطه مقابل دموکراسی نمایندگی قرض می‌شود و با یک‌کاسه‌کردن استالین و هیتلر، و حتی اخیرا بن‌لادن و داعش، معیار قضاوت درباره هر اقدام جمعی شمار نقاشد از قلمداد می‌شود. «دموسته‌های تبلیغاتی غرب با تاکید بر ارزش‌های «جهان آزاد» در آتش این بحث‌ها می‌دمند و مانع از شکست‌های آزمون‌های «سوسیالیستی» فرض نوزدهم و بیستم می‌گویند. و از اشکست قطعی هرگونه هویت‌گرایی‌بخش جمعی و کمونیستی را نتیجه می‌گیرند.

اگر معیار چنین بود، آیا تسلکشی‌ها و کشتارهای عظیم استعمار از قرن‌های گذشته تاکنون، میلیون‌ها کشته جنگ‌های داخلی و جهانی که پایه و قدرت غرب هست‌ند، نباید بی‌اعتبارشدن نظام‌های راخمانی اروپا و آمریکا قلمی نبود؟ چگونه می‌توان بر کوهی از اجساد قربانیان ایستاد و در ستایش از دموکراسی سخنرانی کرد؟ اینجا نه‌ایم که بحث بر سر هویت جمعی و برابری‌طلبانه برچسب تمامیت‌خواهی زده؟ ازاین‌رو. اکنون شاید وقتش رسیده باشد بیرسیم مبتنی‌بر شکست آزمون‌های «سوسیالیستی» در قرن گذشته دقیقا چیست؟ آیا صحبت از شکستی کامل است؟ اگر چنین باشد آیا پس از چنین شکستی باید کل مسئله را انکار کرد؟ یا اصلا شکست کاملی در کار نیست و با شکستی نسبی روبروییم؟ «فرضیه کمونیسم» آلن بدیو تاذرنین‌کشد در فارسی به‌ویژه در ویتنام و فلسطین؟ ۲) جنبش دانشجویان و جوانان در سراسر جهان (آلمان، ژاپن، ایالات متحده، مکزیک و ...)؟ ۳) شورش‌ها در کارخانه‌ها (فرانسه و ایتالیا)؟ و ۴) انقلاب فرهنگی در چین. در نظر او این فروکش شکل سوبژکتیو خود را در تسلیمی بدون مقاومت می‌یابد. در نارتایسی به روشم (از جمله سرمه انتخابات). در تمکین در برابر پارلمانیتاریسم سرمایه‌سالار یا نظم غربی و در این باره که خواستن معنای کمونیسم نزدیک شدن و هر سه شکست خوردند.

کتاب «فرضیه کمونیسم» گزینشی است از مقالات و سخنرانی‌های که بدیو طی سال‌های مختلف خارج فکری خود ارائه داده است. یک مقدمه که رئوس کلی کتب را مطرح می‌کند و نامه‌ای به اسلاوی ژیژک درباره انقلاب فرهنگی چین و مائوییسم نیز ضمیمه این مجموعه مقالات شده است. بدیو در پیش‌گفتار تاکید می‌کند کتاب حاضر کتابی فلسفی است و علی‌رغم همه ظواهر، به طور مستقیم به سیاست می‌پردازد (هرچند به‌طورقطع نباید اشاره دارد) و نه به فلسفه سیاست (هرچند که از نوعی پیوند میان فلسفه و شرط سیاسی آن دفاع دارد). ضمنا بدیو کتاب فرضیه کمونیسم را در سال ۲۰۱۰ سه سال پس از بحران اقتصادی سال ۲۰۰۷ نوشت و به‌وضوح می‌توان لنین‌پر این بحران و توجهش به انقلاب سیاسی را در آن دید. بدیو مثال بدیو این نظر را در ماجرای بحران مالی با تمایزگذاشتن بین سرمایه مالی و «اقتصاد واقعی» افرادی غیرسوسیال و خردستیز و حریص را مسئول آن معرفی می‌کند استدلال بدیو در مقاله اول و با رکن سرمایه‌داری وارد می‌شود و آن را فراتر از نحوه آجیز او مدیوت خود باید دید می‌برد. این کتاب با ترجمه مراد فرهادپور و صالح نجفی و به همت نشر مرکز منتشر شده است.

سه نوع مختلف از انزمکست

بدیو آخرین تلاش‌های سیاست رادیکال در میانه دهه ۱۹۷۰ را همزمان می‌داند با اغاز فروکش موج «دهه سرخ». او دهه سرخ را برخاسته از اغاز تجربه قدرت دولت‌های سوسیالیستی می‌داند. بدیو در ویتنام و فلسطین؟ ۲) جنبش دانشجویان و جوانان در سراسر جهان (آلمان، ژاپن، ایالات متحده، مکزیک و ...)؟ ۳) شورش‌ها در کارخانه‌ها (فرانسه و ایتالیا)؟ و ۴) انقلاب فرهنگی در چین. در نظر او این فروکش شکل سوبژکتیو خود را در تسلیمی بدون مقاومت می‌یابد. در نارتایسی به روشم (از جمله سرمه انتخابات). در تمکین در برابر پارلمانیتاریسم سرمایه‌سالار یا نظم غربی و در این باره که خواستن معنای کمونیسم نزدیک شدن و هر سه شکست خوردند.

کتاب «فرضیه کمونیسم» گزینشی است از مقالات و سخنرانی‌های که بدیو طی سال‌های مختلف خارج فکری خود ارائه داده است. یک مقدمه که رئوس کلی کتب را مط